

برون آی و بر فرق گردون بتاب  
زجا برخیز و بر چشم دوران نشین  
جهان را کهنه کرد و خود تازه است

ز تو زنده شد نام دیرینشان  
تو بر تخت کاووس بستی عقاب  
جهانش به سوهان تو سوده بود  
زدودی از او رنگ ایام را  
به هر هفت خواه خوان تو بود  
نقل از: چکامه بلند حسین مسرور شاعر معاصر

در قسمت قبل به بررسی داستان تهمینه و حکمت موجود در آن پرداختیم و نوشتار را با این پرسش به پایان بردیم که آیا تهمینه یک زن آینش شکن است و آیا او به سه راب این مهم را می‌آموزد یا این که شراره آینش شکنی از جان خود سه راب لهیب می‌کشد که آن گونه در دوازده سالگی خواهان برکناری کاووس و افراسیاب می‌شود؟ مهتمتر آن که آیا حکیم طوس در قصه رستم و سه راب خبر از روح آینش شکن خود می‌دهد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که دیگر قصه‌های شاهنامه را موشکافانه مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم. در این راستا با طرح قصه «فرانک» مطلب زن در آینه حکمت شاهنامه را بی می‌گیریم.

# فرانک

**مرحله نخست: فرانک، زنی سوگوار از ایران زمین**

در پهنه دشت شاهنامه با شبی پسیار طولانی، سرد و حلمانی مواجه می‌شویم که امتدادی برایر با سلطنت هزارساله ضحاک و ایام بیانی سلطنت جمشید دارد. شبی به سردى اه یتیمان بجای مانده از پدران کشته شده در بند و سوز آه مادران داغدیده و ظلمتی به ژرفای سنم و حور بی‌انتهای ضحاک!

ضحاک بعد از معانقه و همنشینی با ابلیس تحولی شکرف می‌یابد و بر شانه‌های او مارهایی پدیدار می‌شوند که چون کشته می‌شوند، حیاتی دوباره می‌یابند. مارهای سیری‌نایزدیری که خوراکی جز مغز جوانان آن‌ها را ارضا نمی‌کند. گویا در این نسل کشی، قربانیان از میان قوم خاصی برگزیده نمی‌شوند، بلکه تمامی آحاد مردم در این قربانی دادن سهیم هستند.

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهتر چه از تخمه پهلوان خورشگر ببردی به ایوان شاه همی ساختی راه درمان شاه بکشی و مغزش بپرداختن مران ازدها را خورش ساختی و بعد از سالیانی مدبی نسل کشی ضحاک بزرگان قوم را فرامی‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد که بر عدالت او گواهی دهند. ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند یشت راست

یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی سپهبد نیکست

ز بیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همدستان و شاید این موضوع که ضحاک از تمام بزرگان و سران طوایف و اقوال گوناگون دعوت استشهاد بر عدالت خود می‌کند، گواه محکمی بر این باشد که او در قربانی کردن جوانان به هیچ تیره و قومی رحم و شفقت روا نداشته است.

این که نسل کشی چند سال تداوم می‌یابد و چه تعداد از جوانان قربانی می‌شوند، آشکار نیست، اما آنچه مشهود و غیرقابل انکار می‌باشد، شرایط بسیار وحشتناکی است که در آن هیچ یک از آحاد ملت احساس امنیت نمی‌کنند.

بعد از آن که ضحاک خوابی پریشان می‌بیند و موندان را برای تعبیر آن فرامی‌خواند، او بر این نکته واقف می‌گردد که در این آب و خاک فرزندی از

**زن در آینه حکمت شاهنامه (۲)**

**مهندس احمد بیگدلی**

یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی سپهبد نیکست

ز بیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همدستان و شاید این موضوع که ضحاک از تمام بزرگان و سران طوایف و اقوال گوناگون دعوت استشهاد بر عدالت خود می‌کند، گواه محکمی بر این باشد که او در قربانی کردن جوانان به هیچ تیره و قومی رحم و شفقت روا نداشته است.

این که نسل کشی چند سال تداوم می‌یابد و چه تعداد از جوانان قربانی می‌شوند، آشکار نیست، اما آنچه مشهود و غیرقابل انکار می‌باشد، شرایط بسیار وحشتناکی است که در آن هیچ یک از آحاد ملت احساس امنیت نمی‌کنند.

بعد از آن که ضحاک خوابی پریشان می‌بیند و موندان را برای تعبیر آن فرامی‌خواند، او بر این نکته واقف می‌گردد که در این آب و خاک فرزندی از

شد از گاو گیتی بر از گفت و گوی  
چنین گفت با مرد زنگار دار  
فراز آمدست از ره بخردی  
که فرزند و شیرن روانم یکیست  
شوم تا سر مرز هندوستان  
مرا این را برم تا به البرز کوه  
چو عزم زبان سوی کوه بلند  
که از کار گئی بی اندوه بود  
منم سوگواری ز ایران زمین  
همی بود خواهد سر انجمن

نشد سیر ضحاک از آن جستجوی  
دوان مادر آمد سوی مرغزار  
که آندیشهای در دلم ایزدی  
همی کرد ناپدید کزین چاره نیست  
بیرون پی از خاک-جا دوستان  
شوم ناپدید از میان گروه  
بیاورد فرزند را چون نوند  
یکی مرد دینی بدان کوه بود  
فرانک بدو گفت کای پاک دین  
بدان کین گرانایه فرزند من

همان گونه که در بیان حکیم طوس می بینیم، این فرانک است که با در کی بخردنه، فرزند را که نطقه مقاومت در برآورده حکومت انسان کش ضحاک می باشد، از مهلهکه بدز می برد: تمهد فرانک در سپردن فریدون به مرد دینی و تأکید بر پرورش او به این پرسش ما باسخ می دهد که او تنها در اندیشه حفظ جان فرزند نیست و بدینسان فرانک یک گام از احساس غریزی خود نسبت به فرزند فراتر رفته و با درک وضعیت زمانه و با انگیزه‌ای الهی به صند پرورش فریدون برمی آید.  
که آندیشهای در دلم ایزدی  
فراز آمده است از زعیمردی

مادر زاده می شود که طومار ستم او را در هم خواهد پیجید و بدینسان ستم کاری ضحاک دو چندان شده و حتی نوزادان را نیز از هجوم و حشیانه خود بی نصیب نمی گذارد. از این فراز به بعد است که فرانک به عنوان نخستین پرتوهای ایمان و مقاومت در شب ظلمانی مردم ستم کشیده، درخشیدن آغاز می کند.

برآمد بر این روزگاری دراز  
حجهسته فریدون ز مادر بزاد  
بیالید بر سان سرو سهی  
جهانجوی با فر جمشید بود

زمین کرده ضحاک پر گفت و گوی  
فریدون که بودش پدر آبین  
گریزان و از خویشن گشته سیر  
از آن روزیانان نایاک مرد  
گرفتند و بردند بسته چو بوز  
خردمند مام فریدون چو دید  
فرانک بدنش نام و فرخنده بود  
پر از داغ دل خسته روزگار  
کجا نامور گاو بر مایه بود  
به پیش نگهبان آن مرغزار  
بندو گفت کین کودک شیرخوار  
پدر وارش از مادر اندر پذیر  
اگر باره خواهی روانم تراست  
گروگان کنم جان بدانکت هواست  
فرانک زنی است که شوی او به چنگال عمال ضحاک گرفتار آمده و سرانجام به قتل می رسد. او از یک سو در سوگ شوهر و از سوی دیگر عهدهدار سرپرستی فرزندان و از جمله نوزادی است که هر لحظه خطر موگ او را تمهد می کند. این نوزاد کسی جز فریدون نیست که ضحاک او را در خواب، سرنگون کننده تاج و تخت خود دیده است. این شرایط دشوار بسان سیاهچالی و حشتناک است که خروج از آن ایمان خارق العاده‌ای را می طلبد و فرانک مظہر انسانی است که با داشتن چنین ایمانی در برابر شرایط سخت و مایوس کننده مقاومت می کند و برای حفظ کودک خردسالش حاضر به انجام هرگونه فداکاری است.

گروگان کنم جان بدانکت هواست  
اگر باره خواهی روانم تراست  
خیزش فرانک نخستین بارقه‌ای است که در این شب تاریک می درخشد و در واقع نخستین گام در شوریدن این آین انسان کش!

ما در ازیبابی حمامه فرانک با این پرسش مواجه می شویم که آیا حرکت او از یک عکس العمل غریزی در نجات فرزند خویش پیروی می کرده یا این که دارای یک درک عمیق و تاریخی بوده است؟

**مرحله دوم: فرانک و درک صحیح او از شرایط**  
این که حکومت هزار ساله ضحاک از چه نقطه‌ای دجاج فروپاشی می گردد و چه مراحلی را طی می نماید، بی گمان یادآور این نکته است که این تحول بنیادی در یک چشم بر هم زدن وقوع پیدا نمی کند. بر این اساس آیا می توان گفت که فرانک در مراقبت و پرورش مخفیانه فریدون، خود را مهیا شرایطی می کند که در آن فرزندش ایفای نقش نماید؟ و آیا می توان گفت که او با ایمان به هدفداری تاریخ، طی کردن صبورانه مراحل مختلف را مد نظر قرار می دهد؟

هر چه باشد، حمامه فرانک در گام نخست درک صحیح او از موقعیت اجتماعی را نشان می دهد که پیش از بروز واقعه، فریدون را از مهلهکه بهدر برده و او را به مأمنی در کوهپایه البرز می رساند و به تعییر شاهنامه او را به "مردی دینی" می سپارد.



و چون فریدون داستان پدر را می‌شود، به خروش می‌آید و تصمیم به انتقام می‌گیرد ولی در این مرحله نیز، فرانک بسان یک استراتژیست توانا او را از شتابزدگی منع کرده و مراحل حرکت را برای او ترسیم می‌کند.

فریدون چو بشنید بگشاد گوش  
ز گفتار مادر برآمد بجوش

...

نگردد مگر ز مایش دلیر  
مرا برد باید به شمشیر دست  
ترا با جهان سر بسر پای نیست  
میان بسته فرمان او را سپاه  
کمر بسته او را کند کارزار  
جهان را به چشم جوانی میبین  
به گیتی جز از خویشتن را ندید  
ترا روز جز تاد و خرم مبار  
بجز گفت مادر دگر باد باد

چنین داد پاسخ به مادر که شیر  
کون کردنی کرد جادوپرست  
بدو گفت مادر که این رای نیست  
جهاندار ضحاک با تاج و گاه  
جو خواهد زهر کشوری صدهزار  
جز این است آینین پیوند و کین  
که هر کو نیز جوانی چشید  
بدان مستی اندر دهد سر به باد  
ترا ای پسر پند من باد باد

فرانک با شناخت عمیقی که از جامعه و قدرت ضحاک دارد، به فریدون این نکته را گوشتند می‌کند که اگر در چنین شرایطی او وارد عمل شود، حاصلی جز شکست و نابودی را در پی خواهد داشت.

حال با توصیفی که حکیم طوس از خردمندی فرانک می‌کند، می‌توان گفت که ما پاسخ پرسش خود را یافته‌ایم. اگر بتوان گفت که حرکت فرانک بعد از کشته شدن شوی خود "آبین" و به خطر افتادن جان فرزنش، تبعیت از غربیزهای است که انسان را در چنین شرایطی به جنیش وامی دارد، ولی آیا می‌توان تداوم حرکت و چگونگی برنامه‌ریزی فرانک در پیورش فریدون او مبارزه با ضحاک را نیز یک پدیده غربیزی قلمداد کرد؟ حکیم طوس از فرانک تصویر زنی را ارایه می‌دهد که مراحل گوناگون حرکت به همت و درایت او شکل می‌گیرد و فریدون و برادرانش به اشاره او به دنبال فراهم کردن شرایط اجتماعی به منظور سرنگوی ضحاک برمی‌آیند.

در مقابل ضحاک با وقوف به اهمیت این نهال نورسته در صدد برمی‌آید تا با یافتن فریدون خود را از دغدغه آینده برهاند و نطفه مقاومت را در همان مراحل ابتدایی نابود کند که به تعییر شاهنامه او در جستجوی فریدون به مزرعه حمله کرده و ویرانی بسیار بیار می‌آورد.

جهنم انداز ایلان هزاره<sup>۴</sup>

خبر شد به ضحاک بد روگار

بیامد از آن کینه چون پیل مست

همه هر چه دید اندرو چار پای

سبک سوی خان فریدون شافت

از آن گاو بر مایه و مرغزار

مران گاو بر مایه را کرد پست

بیفکند وزیشان بپرداخت جای

فراوان پژوهید و کس را نیافت

**مرحله سوم:** فرانک آینده را برای فریدون ترسیم می‌کند

فریدون پس از رسیدن به بلوغ جسمانی به نزد مادر بازمی‌گردد و از او درباره ریشه خود و آنچه بر پدر گذشته، پرسش می‌کند. پاسخ فرانک حاکی از آن است که او در این مرحله دو نقش را ایفا می‌کند. یکی- آن که انتقال تجربیات گذشته را به عهده می‌گیرد و دیگر آن که مسیر و راهیافت آینده را ترسیم می‌کند.

ز البرز کوه اندر آمد به دشت  
که بگشای بر من نهان از نهفت  
کیم من ز تخم کدامین گهر  
بگویم ترا هر چه گفتی بگوی  
یکی مرد بُد نام او آبین  
خردمند و گرد و بی آزار بود

چو بگذشت از آن بر فریدون دوهشت  
بر مادر آمد پژوهید و گفت  
بگو مر مرا تا که بودم پدر  
فرانک بدو گفت کای نامجوی  
تو بشناس کز مرز ایران زمین  
ز تخم کیان بود و بیدار بود

فدى کرده پیش تو روشن روان  
برست و برآورد از ایران دمار  
همان ازدها را خوش ساختند

پذرت آن گرانمایه مرد جوان  
ابر کتف ضحاک جادو دو مار  
سر بابت از مغز پرداختند



حکیم طوس در توصیف نقش فرانک و تائیر او بر اندیشه فریدون به

۳۱

از ایران و جان تو بایزد دست  
چه مایه بید روز بگذاشم

بخطم اندیار ایران مخواهه

ز گفتار مادر برآمد بجوش

و هنگامی که فریدون برای وداع با فرانک و رفتن به میدان کارزار به حضور او می‌آید، حکیم طوس نیایش فرانک را چنین بیان می‌کند.  
فرو ریخت آب از مژه مادرش هم خواند با خون دل داورش  
به بیزان همی گفت زنها من سردم ترا ای جهاندار من  
بگردان ز جاش بدواودان

فریدون چو بشنید بگشاد گوش

حکیم طوس در عین به تصویر کشیدن خروش کاوه و برانگیخته شدن مردم توسط او، کاوه را جستجو کننده فریدون می‌داند  
کسی کو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

بدانست خود کافریدون کجاست  
بیامد به درگاه سالار تو

فریدون چو گیقی بر آن گونه دید  
این که شاهنامه کاوه را جستجوگر فریدون یعنی دست پروردۀ فرانک نشان می‌دهد، مهر تأییدی است که حکیم طوس بر نقش بی‌بديل فرانک در این خروش اجتماعی می‌زند. در عین حال آن گونه که ارزش فرانک را به ما می‌نماياند، دختران و الآثار و از تیره تخدمندان جمشید را نیز تصویر می‌کند که از ترس جان در کاخ ضحاک بیتوهه کرده‌اند و این اوج هنر فردوسی است که با زیانی زیبا و گیرا، قهرمانانی از متن مردم می‌آفريند که به دست آن‌ها پالهنگ (۱) بر گردن ضحاک نهاده می‌شود.

### یک پرسش!

در این که خواب ضحاک مو به متغیر می‌شود، چه حکمتی نهفته است؟ آیا حکیم طوس به اقتضای قصه‌پردازی، چنین نکته‌ای را در داستان ضحاک می‌گنجاند یا این که او با این تمثیل بر روان ناخودآگاهی تأکید می‌نماید که در هیچ حالی انسان را به حال خود رها نمی‌کند یا شق سومی مطمئن نظر است؟

مرحله چهارم: فرانک از یک سو، کاوه از سوی دیگرا! حکیم طوس اشقنگی حکومت ضحاک و تلاش او به منظور رهایی از این وضعیت را به زیبایی تصویر می‌کند. در این مرحله ضحاک برای تحکیم پایه‌های قدرت خود بزرگان قوم و به تعبیر مرحوم شریعتی "تخدمه‌داران" را احضار می‌کند تا استشهادیه مبنی بر دادگری او را امضا کنند و به عبارتی دیگر پایه‌های مشروعیت او را تحکیم نمایند. در چنین شرایطی است که کاوه در اعتراض به گزینش هجدهمین فرزند خود برای کشته شدن به این نشست فرمایشی وارد می‌آورد. ضحاک از در نیرنگ وارد می‌شود و کاوه را به یک معامله فرامی‌خواند. از یک سو فرزند کاوه را آزاد می‌کند و در مقابل از او می‌خواهد که بر عدالت او گواه باشد، ولی او خن نجات فرزند، استشهادیه را پاره می‌کند. حرکت کاوه در این مرحله ضربه سختی بر رویه نسل کشی ضحاک وارد می‌آورد چرا که خروش او مردان و زنان ستدمیده را به جنبش وا می‌دارد و درفش کاویانی برافراشته می‌گردد.

ز هر کشوری مهتران را بخواست  
از آن پس چنین گفت با موبدان  
که بر بخردان این سخن روشن است  
مرا در نهانی یک دشمن است

همی زین فزون باید لشکری

یکی محضر اکون باید نوشت  
نگوید سخن جز همه راستی  
ز بیم سپهبد همه راستان  
بر آن محضر ازدها ناگزیر  
هم آنگه یکایک ز درگاه شاه

هم از مردم و هم زدیو و پری

که جز تخم نیکی سپهبد نکشت  
نخواهد بداد اندرون کاستی  
بر آن کار گشتد همداستان  
گواهی نوشتد بربنا و پیر  
بر آمد خروشیدن دادخواه

خروشید و زد دست بر سر زشاه

که ما رانت را مغز فرزند من

که شاهان منم کاوه دادخواه

همی داد باید ز هر انجمن

خوبی بجستند پیوند او  
که باشد بر آن محضر اندر گوا  
سبک سوی پیران آن کشورش

نه هرگز بر اندیشم از پادشا  
بذرید و بسپرد محضر بیانی

برو انجمن گشت بازارگاه

که ای نامداران بیزان پرست  
دل از بند ضحاک بیرون کند

ما در اینجا با یک معادله مواجهیم که در یک سوی آن فرانک و در سوی دیگر کاوه آهنگر و مردم خودانگیخته حضور دارند و روند حاکمیت فریدون بر دوش این دو که از مردمان ظاهرآ بی‌تارنده سنتگینی می‌کند از یک سو مادری داغدیده و در عین حال دارای حکمت و تدبیر و در دیگر سو پدری داغدیده و شوریده بر جبار دوران. در یک سو مبارزه‌ای مخفی و بلندمدت و دارای مرحله‌بندی خردمندانه و در سوی دیگر خروشی آشکار که در بی خود جامعه را به حرکت واسی دارد و ما با این پرسش مواجه می‌شویم که حکیم طوس برای کدامیک از این دو اسطوره نقشی اساسی‌تر قایل می‌شود. فرانک یا کاوه؟

پاسخ را از زبان شاهنامه به گوش جان می‌شنویم.